مناسبات فاطمیان و غزنویان

دکتر محمدعلی چلونگر 1

غزنویان در دوران حاکمیت خود، سیاست غیرقابل انعطافی در برابر مخالفان عباسیان در پیش گرفتند. آنان در راستای حمایت از عباسیان، به دشمنی با مخالفان ایشان از جمله اسماعیلیان و فاطمیان مصر پرداختند. از طرف دیگر فاطمیان مصر برای گسترش نفوذ خویش در سرزمین‌های خلافت شرقی، نیازمند ارتباط با حکومت‌های این مناطق از جمله غزنویان بودند.
فاطمیان با فرستادن سفرا و داعیان، در صدد ارتباط با غزنویان برآمدند. در مقابل غزنویان برای نشان دادن وفاداری خود به عباسیان، - به عنوان تنها نهاد مشروع جهت خلافت در عالم اسلامی - در پاسخ به درخواست فاطمیان، واکنش منفی نشان دادند و با داعیان و سفرای فاطمیان، برخورد قهرآمیز در پیش گرفتند.
این مقاله بر آن است که ضمن بررسی روابط پرفراز و نشیب غزنویان و فاطمیان مصر، تأثیر این مسأله را در روابط غزنویان با عباسیان و اسماعیلیان بررسی کند.

واژه‌های کلیدی: فاطمیان، غزنویان، اسماعیلیان، عباسیان.

مقدمه

بر قراری روابط با نواحی خلافت شرقی، از دغدغه‌های اصلی فاطمیان محسوب می‌شد. برقراری روابط و نفوذ بین مردم و حکومت‌های محلی و به دنبال آن، تحت تابعیت خویش درآوردن آنها، سرلوحه‌ی هدف فاطمیان در نواحی تحت سلطه‌ی عباسیان قرار داشت. اوج تلاش‌های فاطمیان برای نفوذ در نواحی شرقی، در نیمه‌ی دوم قرن چهارم و قرن پنجم می‌باشد. از آن‌جا که در قسمتی از این دوره، غزنویان در ایران حاکم بودند، تلاش فاطمیان عمدتاً مصروف به برقراری تماس با غزنویان می‌شد، که به رغم این تلاش‌ها، موفقیت مورد انتظار فاطمیان را به همراه نداشت.
دوران غزنویان از ادوار سخت اسماعیلیان و فاطمیان در ایران است. ولی با همه‌ی فشارها، آنان به حیات خود ادامه دادند و توانستند در دوران بعد، به موفقیت‌های مهمی دست یابند.

دعوت فاطمیان در آستانه‌ی تشکیل حکومت غزنویان

انتقال خلافت فاطمیان از افریقیه به مصر که در آستانه‌ی تشکیل حکومت غزنویان بود، دو تحول مهم در جریان دعوت اسماعیلیان در ایران به وجود آورد:
1. دعوت اسماعیلیان در نواحی مختلف ایران گسترش یافت، که با گسترش این دعوت در نواحی تحت سلطه‌ی عباسیان، فاطمیان به هدف نهایی خویش که سقوط عباسیان بود، نزدیك شدند.
2. جریان دعوت ایران از قرامطه به طرف اسماعیلیان فاطمی گرایش یافت. دعوت اسماعیلی ایران از آغاز تشکیل به مهدویّت محمد بن اسماعیل اعتقاد داشت، ولی از قرن چهارم به بعد به طرف امامت فاطمیان تمایل پیدا کرد.
در آستانه‌ی تشکیل حکومت غزنویان، زمینه‌های تبلیغی اسماعیلیه جذابیت خاصی داشت؛ به صورتی که می‌توانست فردی را که در یك موضع شدید سنی بود به سوی اسماعیلی‌گری جذب کند. اسماعیلیه یك حرکت فراگیر شده بود و از جهات مختلفی به

صورت یك خطر عمده برای حکومت عباسیان درآمده بود. خلیفه‌ی عباسی المطیع لله که آلت دست آل بویه بود به بختیار حاکم بویه‌ای بغداد، التماس کرد که فتنه‌ی قرامطه (اسماعیلیان) را که در اطراف ممالك اسلام بسیار شده بود دفع کند و کشتن آنها را واجب دارد. اما بختیار بن حسن بویه، بدان فرمان توجهی نکرد و همین موجب نفاق بین آنان شد.2
فاطمیان در قرن چهارم با تصرف مصر، قدرتی عظیم کسب کردند و توانستند حوزه‌ی سیاسی قدرتمندی به دست آورند. این قرن شاهد پیروزی تشیّع اسماعیلی در بسیاری از اقطار عالم اسلامی بود و بسیاری از امارت‌های شبه جزیره‌ی عربستان، سوریه و عراق، به اطاعت فاطمیان گردن نهادند. از طرفی قدرت مالی فاطمیان به قدری شده بود که پولی برای خلیفه‌ی عباسی فرستادند تا نهری را در کوفه اصلاح کند،3 که این قطعاً تلاشی تبلیغی نیز به حساب می‌آمد.
معز، نخستین خلیفه‌ی فاطمی مصر، به جدّ کوشید تا حمایت اسماعیلیان شرقی مخالف امامت فاطمیان را به دست آورد و وحدت اعتقادی و آرمانی نهضت اسماعیلیه را از نو برقرار سازد. انگیزه‌ی فاطمیان از این اقدام، بهره‌گیری از خدمات اسماعیلیان مخالف، برای تسخیر سرزمین‌های تحت سلطه‌ی عباسیان بود.

اقدامات فاطمیان برای برقراری رابطه با غزنویان

فاطمیان از آغاز تشکیل حکومت غزنویان، در صدد نفوذ در مناطق تحت سلطه‌ی آنان بودند. آنان بر اساس اعتقادات خویش، در پی برقراری خلافتی فراگیر بودند؛ زیرا در عقیده‌ی آنان، امام فاطمی رسالتی جهانی - دینی داشت. هدف سیاسی آنان اتحاد اسلام تحت دولت فراگیر علوی بود. این اعتقاد، مبارزه علیه قدرت‌های موجود را که مانع این حرکت بودند، به تکلیفی دینی مبدل می‌کرد. از این‌رو فاطمیان اعلان داشته بودند که حاکمیت جهانی، به فرمان الهی به آنان داده شده و از آنان خواسته شده است که عباسیان بغداد را در شرق و امویان و امپراطوری بیزانس را در غرب، براندازند. آنان در تبلیغات خود، به نقش امام فاطمی به عنوان حافظ اسلام تأکید داشتند.4 از دید فاطمیان، گرایش غزنویان و پذیرش تابعیت آنان، زمینه ساز تحقق آرزوی فاطمیان در تشکیل حکومتی فراگیر در دنیای اسلام بود؛ زیرا غزنویان مناطق زیادی از ایران و مناطق دیگری از خلافت شرقی را در اختیار داشتند. در واقع اداره‌ی عمده سرزمین‌های خلافت عباسیان، در اختیار غزنویان بود. بنابراین، برقراری رابطه با غزنویان می‌توانست راه را برای هدف فاطمیان که تسلط بر مناطق خلافت عباسی بود، هموار سازد.
فاطمیان می‌خواستند دامن دولت غزنوی را به دولت فاطمی پیوند زنند. کافی بود سلطان غزنوی منشور سلطنت خود را از دست خلیفه‌ی فاطمی دریافت کند، آن وقت کلید دروازه‌ی سرزمین‌های خلافت شرقی، در ید قدرت آنها قرار می‌گرفت. فاطمیان قبلاً در دوره‌ی آل بویه می‌خواستند از راه رخنه و نفوذ و پیوند دوستی با آل بویه، به چنین هدفی دست یابند، ولی آل بویه که فاطمیان را رقیب بالقوه‌ای برای خود می‌دانستند، دعوت دوستی آنان را اجابت نکردند و حتی برای جلوگیری از گسترش نفوذ سیاسی فاطمیان، با بعضی دشمنان آنان مثل قرامطه‌ی عراق، کنار آمدند.5
فاطمیان برای برقراری رابطه و نفوذ در مناطق تحت کنترل غزنویان از چهار طریق وارد عمل شدند:

1. ارسال داعیان جهت تبلیغ آیین اسماعیلی و جذب مردم به دعوت فاطمیان؛
2. ارسال سفیر به دربار غزنویان برای جذب آنان و ترغیب به قطع ارتباط با عباسیان؛
3. برقراری حکومت دست نشانده؛
4. تلاش برای نفوذ در بین طبقات حاکمه و رجال غزنوی.

1. ارسال داعیان

مناطق خلافت شرقی بخصوص ایران، محل رفت و شد مبلغان دولت فاطمی مصر، برای رواج

مذهب اسماعیلیه بود. از سال 362 قمری، قاهره مرکز فاطمیان در مصر، پایگاه مرکزی سازمان دعوت اسماعیلی شد، که به سرعت تحول یافت. آنان پیامهای دینی - سیاسی خود را از طریق شبکه‌ای از داعیان که در داخل و خارج قلمرو فاطمیان فعالیت می‌کردند، انتشار می‌دادند. مهم‌ترین بخش فعالیت تشکیلاتی آنها ارسال داعیان به نقاط مختلف بود. این کار با چنان دقتی انجام می‌شد که دولت‌های محلی، تنها وقتی که حرکت آنان تبدیل به یك جنبش عمومی می‌شد، با خبر می‌شدند. این داعیان ابتدا در مصر آموزش می‌دیدند و پس از آن به نقاط مختلف اعزام می‌شدند. برخی داعیان به قدری در امور دعوت اهتمام می‌ورزیدند که توانستند دولتی پایه گذاری کنند و برخی از چهره‌های فرهنگی آنان، از برجستگان و زبدگان آسمان علم و معرفت بودند.

در عصر الحاکم بامرالله فاطمی و همزمان با اقتدار غزنویان در دوران سلطان محمود، دعوت فاطمیان در شرق به ویژه ایران و عراق تقویت شد. داعیان فاطمی در ایران به متزلزل ساختن پایه‌های عباسیان ادامه دادند6 و در عراق علاوه بر آن کوشش خود را بر جذب عده‌ای از امیران محلی و روسای با نفوذ قبایل متمرکز ساختند و با پشتیبانی آنان، امیدوار بودند که خلیفه‌ی بغداد را سرنگون سازند.

برجسته‌ترین داعی آن دوره، حمیدالدین کرمانی بود. وی که در ایالت کرمان متولد شده بود، بیش‌تر عمر خود را به عنوان یك داعی در عراق گذرانید. عنوان حجة العراقین (عراق عرب و عراق عجم) که اغلب بر نام او افزوده می‌شود، نشان دهنده‌ی این است که وی در شمال غربی و بخش غرب مرکزی ایران، که عراق عجم خوانده می‌شد، به کار دعوت اشتغال داشته است.7

داعی دیگر آن دوران، الموید فی الدین شیرازی است که قبل از عزیمت به مصر در شیراز و در منطقه فارس فعالیت می‌کرد. او در سال 437 قمری، ایران را ترك کرد و در سال 439 قمری، وارد قاهره گردید و در آن‌جا8 به تعلیم آموزه های اسماعیلی پرداخت. پدر وی نیز از طرف الحاکم، داعی فاطمی در شیراز بود. الموید مدارج دعوت اسماعیلیه را طی کرد تا ریاست دعوت را در شیراز به دست آورد و حدوداً در سال 429 قمری، حجت جزیره‌ی فارس شد.9

(لازم به ذکر است مناطقی که بیرون از حیطه‌ی دولت فاطمی قرار داشت در نزد اسماعیلیان فاطمی به جزایر معروف بود).

در اثر فعالیت‌های این داعی فاطمی، اباکالیجار والی فارس به کیش اسماعیلی در آمد. از بیان ابن بلخی چنین استفاده می‌شود:

پس از گروش اباکالیجار به الموید، همه[ی] سپاهیان او نیز اسماعیلی شدند. یکی از علمای شیراز، قاضی عبدالله، از غیرت دین و سنت حیلتی ساخت تا دفع آن داعی کند. [پس] با اباکالیجار خلوت کرد و گفت: ' تو را معلوم است کی کارملك، نازکی دارد و این ابونصر بن عمران [الموید] مستولی گشت و همه[ی] لشگر توتبع او شدند، اگر این مرد خواهد کی ملك از تو بگرداند به یك ساعت تواند کردن و همه لشکر تو متابعت او نمایند.، باکالیجار ازین معنی نیك اندیشناك شد و دانست کی سخن او، هزل نباشد.10

قاضی عبدالله چون دغدغه‌ی باکالیجار را دید، درمان را در تبعید یا کشتن. الموید اعلام کرد. و باکالیجار صد سوار از عجمیان خویش راست کرد و صد غلام ترك و معتمدی را از آن قاضی و آن مرد داعی را در شب، بر چهارپایی نشاندند و بردند تا از آب فرات عبره کردند و حجت برگرفتند که اگر او را معاودتی باشد، خون او مباح بود و آن مرد به مصر رفت.11

با رفتن الموید، سرزمین فارسی خالی از داعی اسماعیلی نماند و مدتی بعد داعیانی دیگر در این خطه به فعالیت مشغول شدند. فعالیت‌های کرمانی و الموید فی الدین و دیگر داعیان، پس از مدتی، ثمراتی نیکو برای فاطمیان به بار آورد؛ زیرا عباسیان که اینك تا حدّی از آل بویه استقلال حاصل کرده بودند، بر فشار خود بر شیعیان عراق افزودند و این باعث شد که شیعیان آسان‌تر به طرف اسماعیلیه‌ی فاطمی جذب شوند.12

2. ارسال سفیر

در راستای گسترش دعوت در شرق، فاطمیان کوشیدند تا با ارسال سفیر به طرف سلطان محمود غزنوی، تابعیت وی را به دست آورند؛ زیرا همان طور که بیان شد، قدرت اصلی در مناطق خلافت شرقی، در اختیار سلطان محمود بود.
در سال 403 قمری، سفیری به نام تاهرتی از جانب الحاکم بامرالله، به نزد سلطان محمود آمد. او برای فتح باب دوستی به نزد محمود به مأموریت آمده بود. حمدالله مستوفی می‌نویسد:
از مصر تاهرتی از پیش حاکم فاطمی برسالت سلطان محمود آمد و در ملك ایران، دعوت بواطنه ظاهر کرد و خلقی بسیار در دعوت او رفتند. کار او عروجی تمام یافت. سلطان او را حاضر کرد و سیاست فرمود، آتش آن فتنه به آب تدمیر خاموش گردانید.13
عتبی گزارش مفصل‌تری از این حرکت داده است. او می‌نویسد:
جاسوسان محمود مردی را در خراسان به دست آوردند که سفیر بود میان اسماعیلیان و مقتدای ایشان و همه را به اسماء و سیما می‌شناخت و در زیر عذبه تعذیب جمعی را به دست باز داد. از اماکن و مساکن متفرق و شهرهای مختلف همه را به بارگاه آوردند و بر درخت کشیدند و سنگسار کردند و طایفه[ی] ایشان تتبع کرد تا همه نیت گردانید و سیاست فرمود و استاد ابوبکر محمشاد که شیخ اهل سنت بود و فاضل و متدین و بزرگ، در این باب موافقت رای سلطان نمود.14
سلطان محمود پس از توقیف تاهرتی وی را به نیشابور آورد و دستور به محاکمه‌ی او داد، که واقع این محاکمه، سیاست فاطمیان در برابر عباسیان بود. ریاست محکمه‌ی استنطاق او را یکی از علویان به نام حسن بن مسلم به عهده داشت. او ادعای تاهرتی مبنی بر این‌که فرستاده‌ی خلیفه و امام راستین است، تکذیب کرد و حکم به قتل وی داد.15
قتل تاهرتی، به دست سلطان محمود غزنوی، نه تنها فاطمیان را از ارتباط با دولت غزنوی مایوس نساخت، بلکه سعی کردند با مکاتبه و ارسال نامه، او را به تابعیت خویش دعوت کنند.

3. تشکیل حکومت دست نشانده

از اهداف مهم فاطمیان در تشکیلات دعوت، برقراری حکومت دست نشانده در جزایر بود. در این زمینه در مناطق خلافت شرقی، گر چه موفقیت‌های چشم‌گیری به دست نیاوردند، ولی توانستند حکام مناطقی را به تابعیت خود در آورند و برای مدتی حکومت وابسته تشکیل دهند. در همین راستا بر اثر کوشش یکی از داعیان اسماعیلی، در حدود سال 347 قمری، حکمران محلی مولتان در ایالت سند، به کیش اسماعیلی در آمد و یك دولت دست نشانده‌ی فاطمی در سند تشکیل شد. پایتخت این دولت شهر مولتان بود که از آن به عنوان دارالجهرة اسماعیلیان یاد شده است. نفوذ فاطمیان در آن ایالت به حدی بود که وقتی داعی اسماعیل در آنجا به اسماعیلیان مخالف فاطمیان گرایش نشان داد، معز، خلیفه‌ی فاطمی درصدد عزل او برآمد، ولی قبل از آن که عزل گردد، در یك حادثه‌ی سواری کشته شد. سپس در سال 354 قمری، داعی حلم (جلم) بن شیبان که نسبت به فاطمیان وفادار بود، به جای او منصوب گشت. در دوران معز، حلم به عنوان داعی الدعاة مولتان مستقیماً با امام فاطمی مکاتبه و ارتباط داشت. در آنجا معز، صاحب الامر بود و در خطبه به جای خلفای عباسی نام خلفای فاطمی خوانده می‌شد.
مقدسی که در سال 375 قمری به مولتان رفته می‌نویسد:
مردم، ملتان [مولتان] شیعه هستند. دوبار در روز در اذان خود حی علی خیر العمل و تکبیر می‌گویند. مردم این‌جا همیشه هدایایی برای مصر می‌فرستند.16
شهر منصوره از دیگر شهرهای ایالت سند بود که در اثر فعالیت داعیان فاطمی، به آیین اسماعیلی در آمد. حکمران آن، که از سلسله‌ی حباری بود، در حدود سال 401 قمری به کیش اسماعیلی در آمد.17 این دو دولت اسماعیلی، توسط سلطان محمود غزنوی و در راستای مبارزه‌ی او با اسماعیلیان هوادار فاطمیان، سرنگون شدند.18 با وجود این، آیین اسماعیلی در سند زنده ماند.19

در این دوران در عراق نیز، بعضی حکام بر اثر تلاش‌های فاطمیان برای مدتی به تابعیت فاطمیان گردن نهادند. در سال 401 قمری، قراوش بن مقلد، حکمران عقیلی موصل، کوفه، مداین و شهرهای دیگر که خانواده‌اش پیرو مذهب تشیع بودند، فرمانبرداری فاطمیان را پذیرفت و خطبه به نام فاطمیان خواند.20 در همان سال، علی الاسدی رئیس قبیله‌ی بنی اسد، نسبت به الحاکم در حلّه و دیگر نواحی تحت حکومتش اعلام تابعیت کرد.
خلیفه‌ی عباسی القادر باللّه، که از موفقیت دعوت فاطمی در درون قلمرو خود به وحشت و هراس افتاده بود، به سرعت دست به اقداماتی تلافی جویانه زد. از جمله این که در سال 402 قمری با تهدید و استفاده از نیروی نظامی، قراوش را بر آن داشت که به اطاعت از عباسیان باز گردد. همچنین در این سال موج تبلیغات ضد فاطمی خود را که به دقت طراحی شده بود، به راه انداخت، که از آن جمله می‌توان به صدور اعلامیه‌ی بغداد در بی اعتبار ساختن نسبت فاطمیان، اشاره کرد. القادر عده‌ای از علمای شیعه و سنی، از جمله شریف رضی و برادرش شریف مرتضی را به بغداد فرا خواند و از آنان خواست که صورت مجلسی مکتوب بنگارند و در آن الحاکم و خلفای قبلی فاطمی را دروغگو و شیاد معرفی کرده و نسب فاطمی آنان را انکار نمایند.21 این اقدامات شتاب زده‌ی القادر، نشان از نفوذ اقدامات فاطمیان و وحشت وی از حمایت حکومت‌های عراق و شام از ایشان است.

4. نفوذ در طبقات حاکمه و رجال غزنوی

از شیوه‌های مهم داعیان برای گسترش آیین اسماعیلی، نفوذ در طبقه‌ی حاکمه بود. آنان پس از آن‌که متوجه شدند نهضت نمی‌تواند آن اندازه پیرو که برای شورش علنی بر ضد مراجع دولتی کافی باشد - مانند آن چه در سرزمین‌های عربی رخ داده بود - به دست آورد، توجه خود را به طبقات حاکمه معطوف داشتند. در راستای همین خط مشی بود که امیر حسین مروزی که از رجال درباری سامانیان بود و به طبقه‌ی بزرگان و اشراف تعلق داشت به ریاست دعوت در شمال شرقی ایران برگزیده شد. پس از مروزی جانشینش نسفی توانست رجال مهمی از دربار سامانیان را به آیین اسماعیلیه در آورد.22 او حتی موفق شد نصر بن احمد سامانی را به مذهب اسماعیلی وارد کند. نصربن احمد پس از گرایش به مذهب اسماعیلی، گویا خود را وابسته‌ی فاطمی شمرد. هر چند بعضی به علت عدم وجود انگیزه‌ی سیاسی و دوری راه، در این مطلب تردید کرده‌اند؛ ولی باید دانست دلبستگی مذهبی، فراتر از هر نوع انگیزه‌ی سیاسی است.23
از جمله رجالی که تحت تأثیر داعیان، به تعلیمات اسماعیلی گروید می‌توان از پدر شیخ الرئیس بوعلی سینا، نام برد. از خود بوعلی نقل شده است:
پدر من از جمله کسانی بود که دعوت داعیان مصری را پذیرفت و از اسماعیلیه به شمار می‌رفت.24
او اشاره می‌کند که برادرش نیز بر همین عقیده بوده است.
فاطمیان وقتی نتوانستند محمود غزنوی را به تابعیت خود در آورند، برای تحقق هدفشان در صدد نفوذ در بین رجال درباری درآمدند. برتری موقعیت فاطمیان می‌توانست برای هر رجل سیاست پیشه جذابیت داشته باشد؛ زیرا خلفای فاطمی در این زمان در اوج اقتدار به سر می‌بردند و در مقابل آن عباسیان اقتدارشان در حال افول بود. در راستای این هدف، فاطمیان در صدد برقراری رابطه با یکی از رجال با نفوذ و قدرتمند غزنویان یعنی ابوعلی حسن بن محمد میکال، معروف به حسنك وزیر، آخرین وزیر محمود برآمدند. سفر حج سال 416 قمری، این فرصت را در اختیار آنان قرار داد. بواسطه‌ی ناآرامی و پرخطر بودن راه‌های نجد، حسنك وزیر در مراجعت از سفر حج، از راه فلسطین و سوریه که قلمرو فاطمیان بود، بازگشت و در راه در محلی بی احتیاطی کرده و خلعت الظاهر خلیفه‌ی فاطمی را قبول کرد و پذیرفت که نامه‌ی مودت‌آمیز خلیفه‌ی فاطمی را به محمود برساند. هدف الظاهر این بود که فشار محمود غزنوی بر اسماعیلیان ماوراء النهر و خراسان را کاهش دهد و او را به طرف خویش جذب کند. این حرکت حسنك وزیر، - هر چند که از روی ضرورت سیاست بود - بر خلیفه‌ی عباسی القادر، که خود را ولی نعمت دولت غزنوی می‌شمرد، گران آمد. خصوصاً که حسنك

وزیر پس از ستاندن خلعت به بغداد نرفته و از موصل راه گردانیده و به سوی خراسان آمده بود.25
امکان هر نوع مراوده‌ی غزنویان با فاطمیان، که دشمنان خلافت بغداد بودند، زنگ خطری بود برای خلیفه‌ی عباسی. از این‌رو زمانی‌که خلیفه القادر، از مسائل حسنك اطلاع یافت، به شدت خشمگین شد و حسنك را قرمطی خواند.26 وقتی این سخن خلیفه به اطلاع محمود غزنوی رسید، بر آشفته شد و این اتهام را مضحك دانست و خلیفه‌ی بغداد را کهنه احمقی خوف خواند. بیهقی می‌نویسد:
محمود گفت: 'حسنك را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است و اگر وی قرمطی است، من هم قرمطی باشم... ، و امیر را نیك درد آمده بود که حسنك راقرمطی خوانده بود خلیفه.27
حسنك همچنان التفات سلطان را به خود حفظ کرد، اما خلیفه عدول از سنت را مجاز نمی‌شمرد و در گفته و خواسته‌ی خود پافشاری می‌کرد.
سلطان محمود غزنوی که قبول تابعیت فاطمیان را با منافع خودسازگار می‌دید، خلعت‌ها و هدایا و طرایفی را که خلیفه‌ی فاطمی نزد او فرستاده بود، به بغداد نزد خلیفه القادر فرستاد و گفت:
چون مطیع تو بودم این فرستادم تا هر چه می‌خواهی درباره‌ی آن کنی.
خلعت‌ها در باب النوبی پس از آن‌که کالاهای زیادی از آن به بنی هاشم واگذار گردید به آتش کشیده شد.28

علل مخالفت غزنویان با برقراری رابطه با فاطمیان

1. نیاز غزنویان به کسب مشروعیت از خلفای عباسی

با وجود تلاش‌های گسترده‌ی فاطمیان در برقراری رابطه با غزنویان، نه تنها از سوی غزنویان تمایلی در برقراری رابطه نشان داده نشد، بلکه با برخوردهای خصمانه مانع هر نوع نزدیکی می‌شدند. سلاطین غزنوی خصوصاً سلطان محمود، سخت به مذهب تسنن تظاهر می‌کردند.29 آنان در تعصب از سامانیان تبعیت می‌کردند و نسبت به آیین تسنن و حمایتشان از عباسیان وسواس داشتند. ظاهراً پیروی غزنویان از سامانیان و آگاهی از بهره‌هایی که قدرت نو ظهور آنان می‌توانست با داشتن منافع مشترك با خلافت بغداد حاصل کند، سبب حمایت آنان از آیین تسنن بود، نه آن که سلاطین و توده‌های ترك، ذاتاً تسنن را بر دیگر فرق اسلامی ترجیح دهند. غزنویان در سطح آرمانی و دینی، طرفداری شدید از مذهب تسنن را اقتدار سلطان می‌دانستند. این امر در عنایت و مساعدت سلاطین غزنوی به فقه حنفی و فرقه‌ی محافظه کار کرامیه‌ی خراسان، که جزء مشبهه به شمار می‌آمدند، دیده می‌شد.
جنبه‌ی عقیدتی قدرت سلاطین غزنوی را بیش‌تر می‌توان حمایت مذهبی آیین تسنن از آنان و رغبت آنان به داشتن مناسبات حسنه با خلفای عباسی دانست. مهم ترین سمت‌گیری غزنویان، اشتیاق آنان در گرفتن تصدیق مشروعیت قدرت خود از القادر بالله، خلیفه‌ی عباسی بود. در این خصوص می‌توان به ارسال خلعت برای سلطان محمود و ملقب کردن او به یمین الدوله از سوی خلیفه اشاره کرد.30 غزنویان پیوسته دقت داشتند تا با گرفتن موافقت خلیفه و حمایت ظاهری از مذهب تسنن، پایه های قدرت خود را تحکیم بخشند. سلطان محمود طی دوران حکومتش، دریافت که برای تثبیت امپراتوری خود، به تأیید قانونی و معنوی خلیفه نیاز دارد. وی به رغم تغییر برخی از دیدگاه‌های مذهبیش در دو دهه آخر عمر، تسنن القادر عباسی را می‌پسندید. القادر که سخت ضد شیعه خصوصاً اسماعیلیه بود، در مسائل کلامی نگرشی حدیثی و حنبلی داشت. در آن روزگار بسیاری از حکام و علمای اهل تسنن در راستای مبارزه با مخالفان خود، گروه‌های مختلف شیعه را به اتهام قرمطی‌گری مورد حمله قرار می‌دادند.31 در همین راستا سلطان غزنوی که در خراسان با موج تبلیغات اسماعیلیان هوادار فاطمیان رو به رو بود، روابطش را با علمای اهل تسنن

استوار کرد و با اسماعیلیان، سخت درگیر شد. تا از این طریق به خلیفه‌ی عباسی نزدیك شود.
مناسبات محمود با خلیفه‌ی عباسی، بهترین رابطه‌ی ممکنی بود که امیرنشینان مستقل ایرانی می‌توانستند با خلفای عباسی برقرار کنند. القادر، در میان خلفای عباسی نسبت به مذهب تسنن، از همه سخت‌گیرتر بود. او بعد از مأمون که زمانی اعلامیه‌ای رسمی در برخی از عقاید کلامی داده و همه را به اجبار به قبول آن فراخوانده بود، دومین خلیفه‌ای بود که اعتقادیه‌ی رسمی صادر کرد و هر نوع گرایشی غیر از آن را انحراف خواند. نقطه‌ی مشترك القادر با محمود غزنوی در همین نکته بود و این سبب استحکام مناسبات آنها با یك دیگر شد.
سلطان غزنوی در سال 389 قمری، نام القادر را در خطبه‌های نماز زنده کرد و به این ترتیب محبوبیت خود را نزد خلیفه‌ی عباسی و طبعاً سنی مذهبان خراسان و غزنین افزایش داد. القادر در ازای هدایای ارسالی سلطان غزنوی، القاب یمین الدولة و امین الملة را به وی اعطا کرد. همچنین خلعتی با ارزش نیز برای سلطان فرستاد که محمود آن را به تن کرده و بر تخت نشست تا مشروعیتش را در امارت تثبیت کند. هر بار که خبر فتوحات محمود یا حملات او به ضد مخالفان عباسیان به بغداد می‌رسید، از سوی خلیفه القاب تازه‌ای مانند ولی امیرالمؤمنین، نظام الدین و ناصر الحق و یا کهف الدولة و الاسلام، به سلطان محمود غزنوی اعطا می‌شد. از آن جا که سلطان محمود بقای خود را در وابستگی به تسنن و خلفای عباسی می‌دید، تحت هیچ شرایطی آماده‌ی برقراری رابطه با فاطمیان، و پذیرش تابعیت آنان - که دشمن اصلی عباسیان به شمار می‌آمدند - نشد و در کینه و دشمنی با آنان، تا آن‌جا پیش رفت که آرزوی فتح مصر و نجات آن سرزمین را از دست اسماعیلیان داشت.32
پاك کردن قلمرو غزنویان از فرقه‌ی اسماعیلیه، برای خشنودی خلفای عباسی صورت می‌گرفت که در آن زمان از بسیاری جهات، تحت الشعاع رقبای فاطمیشان در قاهره قرار گرفته بودند. از جمله این که محمود در خراسان، فرقه‌ی کرامیه را به آزار اسماعیلیان تشویق می‌کرد. شعر آن دوره سرشار از اشاراتی است مبنی بر تعصب سلطان محمود و دیگر سلاطین غزنوی به تسنن و نیز در بر دارنده‌ی مرثیه‌هایی است که بیانگر آزاری است که آنان بر اسماعیلیان روا می‌داشتند. فرخی در مرثیه‌ی مرگ محمود چنین می‌سراید:
آه و درد که کنون قرمطیان شاد شوند
ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار33

2. مخالفت عباسیان در برقراری مناسبات بین غزنویان و فاطمیان

در عدم برقراری مناسبات حسنه بین غزنویان و فاطمیان، خلیفه‌ی عباسی نقش مهمی داشت؛ زیرا نزدیکی غزنویان به فاطمیان موجب تضعیف موقعیت عباسیان در برابر فاطمیان که رقیب اصلی آنان به حساب می‌آمدند می‌شد.
در جریان مقابله‌ی غزنویان با اسماعیلیان و فاطمیان، خلیفه‌ی عباسی القادر بالله، در وجود سلطان محمود فردی را می‌دید که می‌توانست اعتبار و حیثیت بر باد رفته‌ی خلافت عباسی را برگرداند و بر اعتبار آن بیفزاید؛ زیرا فاطمیان، خلافتی را پی ریزی کرده بودند که از شمال افریقا تا سوریه امتداد داشت و قاهره که تختگاه خلیفه‌ی فاطمی بود، در شکوه و شکوفایی اقتصادی و فرهنگی، بغداد را تحت الشعاع خود قرار داده بود و خطر توسعه‌طلبی دولت فاطمی، از طریق بیابان شام، عراق را تهدید می‌کرد.
برخوردهای قاطعانه‌ی سلطان محمود غزنوی، به خوبی با شیوه و اسلوب حکومتی خلیفه‌ی عباسی، همخوانی داشت. از این رو القادر به تشدید و تحریك این برخورد ها پرداخت و سلطان محمود نیز سلیقه‌ی او را به خوبی پاسخ گفت.
وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خلافت، که پس از آل بویه مختل گردیده بود، سبب تضعیف پایه‌های حکومت خلافت شد. به همین دلیل خلیفه با اتکا به ضابطه‌های مذهب تسنن، درصدد ترمیم این پایه‌های سست برآمد. او ضابطه‌هایش را به سلطان محمود القا کرد و محمود به نام او پیش‌قدم شد و در این راه سنگ تمام گذاشت. در پی آن و جهت

قدردانی از محمود، - همان طور که بیان شد، - القادر بالله خلعت‌هایی نفیس و گرانمایه برای او فرستاد.34

3. نفی اتهام وابستگی به فاطمیان

از آن‌جا که سرزمین شرقی ایران، محفلی برای اسماعیلیان و هواداران فاطمیان بود، همواره این زمینه وجود داشت که حکام یا امرای آن منطقه به گرایش به اسماعیلیان یا حمایت از آنان متهم گردند. اتهام قرمطی یا وابستگی به فاطمیان مصر، بهانه‌ای بود که بسیاری از امرا و حتی خلفای عباسی، برای کوبیدن و بیرون کردن رقبای خود، از آن استفاده می‌کردند. نمونه‌ی بارز آن این‌که در اواخر دوره‌ی سامانیان، عبدالملك بن نوح، وزیر خود ابومنصور محمد بن عزیز و فرمانده‌ی سپاه خود، ابوسعید بکر بن مالك فرغانی را متهم به قرمطی‌گری کرد و از بین برد.35 همچنین سبکتگین غزنوی، ابوعلی سیمجوری را به اتهام قرمطی گری و وابستگی به خلفای فاطمی مصر، دستگیر و زندانی کرد. در این باره، طبقات ناصری چنین می‌نویسد:

امیر نوح از بخارا بیرون آمد و به جانب خراسان روان شد به جهت قمع ابی علی سیمجور. چون به حدود طالقان رسیده اعیان قرامطه و ملاحده در آن بلاد آمده بودند و جمع عظیم ایشان را اجابت کرده امیر سبکتگین ایشان را جمله به دست آورد و عزا به سنت کرد و ناصرالدین لقب او شد.36

سلطان محمود غزنوی که این موارد را دیده بود، به خطر این اتهام توجه داشت. از این رو همیشه در پی نفی این اتهام و در پی گرفتن تأیید از سوی خلفای عباسی بود. از آن جمله این که وقتی تاهرتی فرستاده‌ی الحاکم فاطمی، به طرف غزنه رفت، برای این‌که مبادا مورد اتهام واقع شود، فرمان داد تا او را به نیشابور بازگردانند. بقول عتبی

... غبار تهمتی بر حاشیه طهارت او ننشیند37

و وقتی او را کشت و خبر آن به بغداد رسید، زبان اغراض و عذل عُذّال بسته گشت.38

این نشان می‌دهد که احتمالاً دشمنان محمود حتی اتهاماتی در این باره به او زده بودند و او برای اثبات پاك‌دینی خود، سخت‌گیری زیادتری می‌کرده است.

4. دوری فاطمیان از مناطق غزنویان

یکی از دلایل عدم گرایش غزنویان به فاطمیان، دوری مقر حکومت غزنویان با مرکز خلافت فاطمیان بود؛ زیرا غزنویان در مناطق شرقی ایران و فاطمیان در مصر مستقر بودند این در حالی بود که عباسیان در کنار غزنویان و در واقع حایل بین غزنویان و فاطمیان بودند. از این رو دوری غزنویان از فاطمیان انگیزه‌ی کمتری را برای گرایش آنان به فاطمیان ایجاد می‌کرد.

نتیجه

انتقال خلافت فاطمیان از افریقیه به مصر، موجب تقویت موقعیت فاطمیان در نواحی خلافت شرقی شد. آنان از آغاز تشکیل حکومت غزنویان، درصدد نفوذ در مناطق تحت سلطه‌ی آنها بودند. فاطمیان می‌خواستند دامن دولت غزنوی را به دولت خویش پیوند زنند و آنان را تحت تابعیت خود در آورند. برای برقراری رابطه و نفوذ در مناطق تحت کنترل غزنویان، فاطمیان از چهار طریق وارد عمل شدند:

1. ارسال داعیان جهت تبلیغ کیش اسماعیلی و جذب مردم به دعوت فاطمیان؛
2. ارسال سفیر به دربار غزنویان برای جذب آنان و ترغیب به قطع تماس با عباسیان؛
3. برقراری حاکمیت وابسته و دست نشانده؛
4. تلاش برای نفوذ در بین طبقات حاکمه و رجال غزنوی.

با وجود تلاش‌های فاطمیان برای برقراری رابطه، غزنویان تمایلی به این کار از خود نشان ندادند و شدیداً مانع نفوذ فاطمیان در نواحی خلافت شرقی شدند. علل مخالفت غزنویان در

برقراری رابطه را، در عوامل زیر باید جستجو کرد:
1. نیاز غزنویان به کسب مشروعیت از خلفای عباسی؛
2. مخالفت عباسیان در برقراری این ارتباط؛
3. دوری از نفی اتهام وابستگی به فاطمیان؛
4. دوری فاطمیان از مناطق تحت سلطه‌ی غزنویان.

پی‌نوشت‌ها:

1.استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.
2. قاضی منهاج سراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، ص 221.
3. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 12، ص 403؛ ان، کی، اس، لمبتون، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه‌ی سید عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، ص 375.
4. ابو علی مسکویّه، تجارب الامم، ترجمه‌ی علینقی منزوی، ج 6، ص 438.
5. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی، ترجمه تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، ص 370.
6. عمادالدین ادریس، عیون الاخبار و فنون الاثار، تصحیح مصطفی غالب، ج 6، ص 283 - 288 و 360.

7. Husain Al - Hamdai, 0391, Some unkhown Ismaili Authors and their works, journal of the Royol Asitatic Society, PP. 372-375.

8. الموید فی الدین هبه اللّه الشیرازی، المجالس المویدیه، تصحیح محمد عبدالغفار، ص7.
9. همو، دیوان الموید فی الدین، تصحیح محمد کامل حسین، ص 22.
10. ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح منصور رستگار فسایی، ص 281.
11. همان.
12. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 442؛ ابن کثیر، همان، ج 12، ص 62؛ ابن حماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج 3، ص 160.
13. حمداللّه مستوفی، تاریخ گزیده، ص 394.
14. جرفاذقانی، همان، ص 270.
15. همان، ص 369 - 370.
16. ابوعبداللّه مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة اقالیم، ترجمه‌ی علینقی منزوی، ج 2، ص77.
17. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 6، ص 17.
18. ابوالقاسم بن حوقل النصیبی، صورة الارض، ص 77؛ رشیدالدین فضل اللّه، جامع التواریخ، تصحیح احمد آتش، ص 146 - 148.

19. Mahmud Nazim, 1391, The life and times of sulton mohamud Ghazna, Cambridge, university Press, Cambridge, PP, 69-99.
Heinz Halm, 6991, The Epire of hte mahdi: The Rise of the fatimids, tr Bonner, leiden, PP. 383-392.

20. ابن اثیر، همان، ج 5، ص 587.
21. همان، ص 596.
22. خواجه نظام الملك، سیر الملوك (سیاست نامه)، ص 288.
23. ریچارد، ن، فرای، بخارا دستاورد قرن وسطی، ترجمه‌ی محمود محمودی، ص 85 -86.
24. ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء فی اخبار الاطباء، ج 2، ص 3 و 17؛ ابن حماد حنبلی، همان، ج 3، ص 234.
25. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، ص202.
26. همان، ص 202.
27. همان، ص 202 - 203.
28. همان، ص 203؛ ابن اثیر، همان، ج 6، ص 20؛ ابن کثیر، همان، ج 12، ص 7 - 19؛ ابن ابی اصیبعه، همان، ج 2، ص 60.
29. جرفاذقانی، همان، ص 369.
30. ابوالعباس ابن خلکان، وفیات الاعیان، تصحیح احسان عباس، ج 5، ص 175.
31. ابن اثیر، همان، ج 6، ص 34.
32. محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، ص63.
33. ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی سیستانی، دیوان، تصحیح محمد دبیرسیاقی، ص 93.
34. جرفاذقانی، همان، ص 138.
35. منهاج سراج، همان، ص 210.
36. همان، ص 213.
37. جرفاذقانی، همان، ص 371.
38. همان.

منابع:

- ابن ابی اصیبعه، عیو نالنباء فی اخبار الاطباء (بیروت، دارمکتبة الحیاة).
- ابن الاثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، تصحیح علی شیری (بیروت، دارالحیاء التراث العربی، 1989م).
- ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح منصور رستگار فسایی (شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، 1374).
- ابن حماد حنبلی، شنذرات الذهب فی اخبار من ذهب (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی

تا).
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون (بیروت، موسسة الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا).
- ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن ابی بکر، وفیات الاعیان و ابناء انباء الزمان، تصحیح احسان عباس (بیروت، دارالفکر، 1977م).
- ادریس، عمادالدین الحسین، عیون الاخبار و فنون الآثار، تصحیح مصطفی غالب (بیروت، دارالاندلس، 1986م).
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض (انتشارات کتابخانه‌ی ایرانمهر، 1358).
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1357).
- الدمشقی، ابن کثیر ابوالفداء، البدایة و النهایة (بیروت، دارالکتب العلمیة، 1407ق).
- شبانکاره‌ای محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث (تهران، امیرکبیر، 1363).
- الشیرازی، هبة الله، الموید فی الدین، المجالس المویدیة، تصحیح محمد عبدالغفار (قاهره، مکتبة موبولی، 1994م).
- - ، الموید فی الدین، دیوان الموید فی الدین، تصحیح محمد کامل حسین (قاهرة، 1949م).
- فرای، ریچارد، ن، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه‌ی محمود محمودی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1365).
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ، دیوان، به کوشش محمود دبیرسیاقی (تهران، زوار، 1363).
- فضل الله، رشیدالدین، جامع التواریخ، در باب تاریخ غزنویان، دیالمه، آل بویه، آل سامان، آل سلجوق، تصحیح احمد آتش (تهران، دنیای کتاب، 1362).
- لمبتون، ان، کی، اس، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه‌ی سید عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی (تهران، نشر عروج، 1374).
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران، امیرکبیر، 1364).
- مسکویه، ابو علی، تجارب الامم، ترجمه‌ی علینقی منزوی (تهران، انتشارات توس، 1376).
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه‌ی علینقی منزوی (تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، 1361).
- منهاج سراج، قاضی، طبقات ناصری، تصحی عبدالحی حبیبی (تهران، دنیای کتاب 1363).
- النصیبی، ابوالقاسم ابن حوقل، صورة الارض (لیدن، 1938).
- نظام الملك، خواجه ابوعلی، سیسر الملوك (سیاست نامه)، تصحیح هیوبرت دارك (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی 1364).
- Al-Hamdani, Husain, 3391, some unkhomn Ismaili Authors and theirworks, journol of the Royol Asiatic society, pp. 273 - 573.
- Halm, Heinz, 6991, The Epire of the mahdi: The Rise of the Fatimids, tr, M. Bonner, Leiden.
- Nazim, mahmud, 1391, The life and times of sultan mahmud Ghazuna, cambrige university pres, combrighe.

http://www.shareh.com/persian/magazine/tarikh_i/19/index.htm